

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

## راه دهم برای اثبات ضمان کاهش ارزش پول [1]

راه دهم این است که ما نحن فيه صدق اتلاف مال می‌کند، اگر کسی در ده سال پیش هزار تومان را از دیگری غصب کرده یا فکر می‌کرده مال خودش است و آن را برداشته و معلوم شده مال دیگری بوده، حالا بعد از ده سال اگر ما بخواهیم بگوئیم که این همان هزار تومان ده سال گذشته را بدهد، اینجا عرفاً صدق می‌کند که این شخص مال دیگری را اتلاف کرده و اگر صدق اتلاف کرد موضوع برای ضمان محقق است. من أُلِف مال الغير فهو له ضامن، اگر اتلاف در اینجا صدق کند موضوع ضمان محقق می‌شود و ضمان در اینجا محقق است. باز اگر کسی اشکال کند که چرا آنجایی که جنس يك کسی را ده سال پیش می‌گیریم، ده سال پیش این جنس ده هزار تومان ارزش داشته، الآن همان جنس موجود است و بخواهیم به او بدهیم هزار تومان ارزش دارد، اینجا چرا مسئله‌ی اتلاف مطرح نمی‌شود؟ در جواب باز همان نکته‌ای که مکرر در این بحث به آن اشاره کردیم که یکی از فرق‌های بین جنس (یعنی کالا) و پول در این است که در پول آن حیثیت مالیت يك حیثیت تقییدیه است، قوام پول همین مالیت است. اما در جنس حیثیت جنس و حیثیت کالا آن منفعتی است که از آن برمی‌دارند و استفاده می‌کنند، هر جنسی يك منفعت خاصی دارد، مالیت و قیمت در جنس و کالا عنوان حیثیت تقییدیه را ندارد.

شما اگر ده روز پیش از کسی جنسی را بردارید، الآن همان جنس در دستتان باشد، عرف و عقلا می‌گویند همین جنس را باید برگردانید، نمی‌آیند محاسبه کنند که آیا قیمت این جنس از ده روز پیش پائین‌تر آمده یا بالاتر رفته؟ این شاهد بر این است که مالیت و قیمت در اجناس، در کالا و سلعه، این عنوان حیث تعلیلیه را دارد، اما مالیت و ارزش در پول عنوان حیثیت تقییدیه را دارد. سرمایه است، اما آنچه که اولاً و بالذات مطلوب است منفعت است. گندم اولاً و بالذات آن منفعتی است که می‌خواهند از آن ببرند، فرش اولاً و بالذات منفعتی است که می‌خواهند از آن ببرند، ثانیاً و بالعرض مسئله‌ی قیمت در آن مطرح می‌شود و لذا اگر من این فرش را دو سال پیش برداشتم بردم، الآن عین این فرش موجود است، عقلا می‌گویند عینش را باید برگردانی، عقلا نمی‌گویند که این فرش آن موقع قیمتش چقدر بوده حالا چقدر؟ علاوه بر اینکه عینش را برگردانند باید ما به التفاوتش را هم برگردانند، چه زیاده‌تر شده باشد و چه کمتر. فقط يك استثناء دارد، در کالا اگر به طور کلی از ارزش بیفتد این انقلاب به قیمت پیدا می‌کند، همین که قبلاً هم خواندیم مثلی اگر مثلث متعسر شد یا به طور کلی از ارزش افتاد اینجا انقلاب به قیمت پیدا می‌کند که آن يك مطلب دیگری است.

عقلا همین ضابطه را دارند که اگر يك چیزی از ارزش افتاد انقلاب به قیمت پیدا می‌کند اما تا مادامی که ارزش دارد می‌گویند همان عین را باید برگرداند، این مطلبی است که قبلاً هم در المثلي یضمن بالمثل و القيمي یضمن بالقيمة بحث کردیم. پس ببینید اگر از شما سؤال کنند که چرا در اجناس صدق اتلاف نمی‌کند، این فرشی که من دو سال پیش آورده‌ام، آن موقع ده هزار تومان بوده و الآن این فرش مثلاً پنج هزار تومان است، اینجا نمی‌گویند که عرف می‌گوید که شما پنج هزار تومان از این مالک را اتلاف

کردی، چرا؟ برای اینکه مالیت و قیمت به عنوان این حیثیت تقییدیه در اجناس و در کالا مدّ نظر است. اما مالیت و قیمت درباره‌ی پول به عنوان يك حیثیت تقییدیه مطرح است، حالا که به عنوان حیثیت تقییدیه مطرح است، اینجا متعلق برای ضمان هم هست. پس این فارق بر این است که در اینجا چرا صدق اتلاف می‌کند اما در باب جنس و در باب کالا صدق اتلاف نمی‌کند؟

## اشکالات راه دهم

اشکال اول: اشکال عمده‌ای که بر این راه دهم وارد است این است که در باب اتلاف استناد لازم دارد، من ألتف مال الغير، باید آن اتلاف مستند به مُتلف باشد، بگوئیم این اتلاف کرده و لذا فرق بین تلف و اتلاف را در همین قرار می‌دهند، در باب تلف خود به خود از بین می‌رود، بآفة سماویة از بین می‌رود، مستند به ضامن نیست، اما در باب اتلاف استناد لازم دارد و انصاف این است که در کاهش ارزش پول نمی‌شود این کاهش را به این گیرنده نسبت داد چون به يك عوامل دیگری کاهش پیدا کرده، کاهش ارزش پول را ما نمی‌توانیم استناد بدهیم به این شخص قابض یا شخص ضامن، حالا که نمی‌شود استناد داد اینجا صدق اتلاف مطرح نیست و اتلاف در اینجا صدق نمی‌کند و انصاف این است که این راه درستی نیست. اشکال دوم: این است که اصلاً فرق گذاشتن بین پول و کالا به اینکه بگوئیم در کالا مالیت حیثیت تعلیلیه است، در پول حیثیت تقییدیه، این هم دخلی در مطلب ندارد. یعنی اگر اتلاف صدق بکند، بین حیثیت تقییدیه و تعلیلیه فرقی نمی‌کند، شما يك فرشی را در ده سال پیش از کسی گرفتید که آن موقع صد هزار تومان ارزش داشته، الآن ده هزار تومان ارزش دارد، وقتی دارید این فرش را به او برمی‌گردانید ممکن است عرف بگوید که شما این مقدار را از بین بردید، فرق نمی‌کند حیثیت تعلیلیه باشد یا تقییدیه. اما در صدق اتلاف نمی‌تواند وارد باشد. اشکال اول این است که اصلاً صدق اتلاف نمی‌کند، اتلاف در جایی است که استناد به این شخص داشته باشد، اشکال دوم این است که در صدق اتلاف این فرقی که بین کالا و پول گفتید وارد نیست، یا در هر دو صدق می‌کند یا در هیچ کدام.

\* این قانونی که الآن مع الأسف در قوانین و مجلس ما هم تصویب شده و چندین سال هم هست که عملی می‌شود و آن موقعی هم که می‌خواستند این قانون را تصویب کنند من یادم است از مرحوم والد ما (رضوان الله علیه) و مراجع طراز اول استفتاء کردند، غالباً هم مخالف بودند، می‌فرمودند همان پول را باید بدهد. حالا البته بعضی آقایان دیگر نظرشان همین بود که نه، باید به قیمت روز محاسبه شود، حالا این را قانون کردند و واقعاً وقتی انسان این قضات دادگستری را می‌بیند یکی از عواملی که نزاع‌های خانوادگی را زیاد کرده همین است. موارد زیادی اتفاق افتاده، مرد و زن بعد از سی یا چهل سال، زن فهمیده قانونی گذراندند که ده هزار تومان آن موقع را الآن باید چند میلیون بدهد، زن می‌گوید چند میلیون من را بده! الآن افراد زیادی در زندان هستند به خاطر همین عدم قدرت و پرداخت مهریه، خیلی مشکل درست کرده. حالا ما البته باید ببینیم روی ضوابط شرعی به کجا می‌رسیم، ولی می‌خواهم بگویم که این هم از تبعات آن است. در باب پول و ضرر؛ می‌گوئیم هزار تومان ده سال پیش الآن چقدر است؟ وقتی محاسبه می‌کنیم ارزش آن کم شده، می‌گوئیم هزار تومان آن موقع شده صد هزار تومان، مثلاً خود پول‌ها را که حساب کنیم می‌گوئیم این همان است، اما در بحث ضرر نگاه نمی‌کنیم به خود پول، بلکه نگاه می‌کنیم ببینیم از جیب چه کسی پول خارج می‌شود، ضرر از نظر لغت یعنی نقصان، الآن به این غاصب بگوئیم صد هزار تومان بده اگر صد هزار تومان داد ضرر نکرده؟

ضرر کرده، ولو به حسب المقایسه این صد هزار تومان همان هزار تومان است، ولی این الآن ضرر می‌کند، در دوران بین هزار تومان و صد هزار تومان این نقصان بیشتری به مالش وارد می‌شود، لذا مسلماً ضرر می‌کند، بحث تعارض ضررین می‌آید و دیگر قاعده‌ی لاضرر جریان ندارد. آنهایی که می‌گویند پول مثلی است می‌گویند مثل هزار تومان همان هزار تومان است و دیگر تلفی وجود ندارد منتهی يك مقدار از مالیت کم شده، تلف نسبت به اصل مال نیست و نسبت به مالیت است، تلف المال نیست بلکه تلف مالیت است. در علی الید هم بگوئیم اگر آنجایی که گفتیم مال تلف شده باید يك چیزی را ادا کند که ادای مبدل باشد، اما اینجا خود مال تلف نشده بلکه مالیت آن کم شده، وقتی مالیتش کم شود دلیل بر ضمانش نداریم. پس ملاحظه کردید راه دهم

## راه يازدهم بر ضمان کاهش ارزش پول[2]

راه يازدهم اين است كه ما بياييم مسئله را ببريم به عنوان يك شرط ضمنى و ارتكازي قرار بدهيم و بگوئيم تخلف از اين شرط ولو شرط صريح نيست و ضمنى است، اما موجب خيانت شرط است. مثلاً كسى كه ميآيد معامله‌اي مي‌كند مي‌گويد من اين خانه را فروختم به شما به ده ميليون تومان، اگر بايع پول را اخذ نكرده باشد، مشتري بخواهد بعد از دو سال ديگر بگويد اين ده ميليون تومان. مي‌گويد من ده ميليوني را ثمن معامله قرار دادم كه ماليت آن زمان را داشت، با آن ماليت و با آن قدرت خريد، با آن قيمتي كه آن زمان ارزش داشت من قرار دادم، يعني مي‌گويد من ده ميليوني را ثمن معامله قرار مي‌دهم كه قدرت خريد امروزي را دارد، حالا اگر دو سال ديگر بخواهد بيايد ده ميليوني را بدهد كه قدرت خريد دو سال پيش را ندارد، اينجا خلاف شرع عمل شده، مثل اينكه شما در معاملات مي‌گوئيد من جنس را مي‌خرم به شرطي كه معامله غني نباشد، حالا اگر شرط هم نكرديم، به شرطي كه جنس سالم باشد، اگر شرط هم نكرديد، مي‌گويد شرط عقلايي و ارتكازي و نمي‌است، شما هر چيزي كه مي‌خريد واقعاً مشروط به صحت مي‌خريد، الان مي‌رويد ماست مي‌خريد خانه مي‌بينيد ماستش فاسد است، مي‌توانيد برگردانيد بگوئيد من ماست سالم مي‌خواستم، آن لبيناتي نمي‌تواند بگويد تو كه شرط نكردي كه اين سالم باشد، اين شرط ضمنى و ارتكازي وجود دارد، نياز به تصحيح وجود ندارد، در ما نحن فيه نسبت به ماليت پول هم از همين راه وارد شويم. بگوئيم پول وقتي ثمن معامله واقع مي‌شود يا در عقود ديگر، اين تا وقتي كه هنوز استعمال نكرده و اخذ نكرده، آن آقاي بايع مي‌گويد پولي كه ماليتش مساوي با اين قيمت امروز باشد را مي‌خواهم، حالا اگر بعد از دو سال آورد آن ده ميليون را بدهد، اينجا خيانت تخلف شرط دارد و مي‌تواند از آن استفاده كند و معامله را به هم بزند و مال خودش را پس بگيرد. اين راه در باب ديون جاري نمي‌شود، در باب ضمانات هم جاري نمي‌شود، در تلف و اتلاف هم جاري نمي‌شود فقط در بيع و عقود و اجاره جاري مي‌شود، در اين گونه امور اين راه جريان دارد.

## اشكالات راه يازدهم

اشكالي كه در اينجا وجود دارد اين است كه در شرايط ارتكازي عرف توجه به آن دارد، به اين معنا كه اگر به عرف بگوئيم تو اين جنسي كه خواستي سالمأ مي‌خواهي؟ مي‌گويد بله، در شرايط ارتكازي اگر يك توجه كوچكي عرف را بدهيم متوجه مي‌شود، اما چنين شرطي را عرف متوجه نمي‌شود و نمي‌تواند محاسبه كند، روي دقت علمي اقتصادي مي‌شود حساب كرد اما عرف نمي‌تواند بفهمد ده هزار تومان ده روز پيش با ده هزار تومان امروز فرقي دارد يا نه؟ لذا ما در صغراي آن ترديد داريم، در اينكه آيا چنين شرطي به عنوان شرط ضمنى و ارتكازي باشد اين مورد قبول نيست.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

\*\*\*\*\*

[1] المحاولة العاشرة: دعوى صدق الإتلاف للمال في مورد نقصان قيمة النقد حين الأداء عن زمان الأخذ فيما إذا كان أخذه بدون رضی المالك و إذنه، كما في موارد الغصب أو الإتلاف، بل و التلف بدون إذنه، بل و في موارد التأخير عن الأداء للدين مع استحقاقه فتنزل قيمته، فإنه في كل ذلك يمكن أن يقال بصدق إتلاف مال الغير في خصوص النقود؛ لكون القيمة و المالية فيها حيثية تقييدية لا تعليلية، بخلاف سائر السلع، فالحاصل: يدعى في هذه المحاولة أن عنوان إتلاف المال الذي هو موضوع ضمان الغرامة صادق في النقود إذا تحقق موجب؛ لكون المالية و القيمة فيها ملحوظة عرفاً كحيثية تقييدية لا تعليلية، فيشملها إطلاق أدلة الضمان بالتلف أو الإتلاف. و هذه المحاولة تتوقف صحتها على قبول هذه الدعوى و عرقية التفصيل بين السلع الأخرى و النقود

من هذه الناحية، و عهدتها على مدّعيتها» السيد محمود الشاهرودى، مقالات فقهيته، ص 88.

[2] المحاولة الحادية عشرة: أن يدعى ثبوت حقّ الفسخ أو التعويض في موارد هبوط قيمة النقد هبوطاً فاحشاً في العقود و الالتزامات التي لم يستلم فيها الطرف الثمن لكونه نسيئة، أو لأيّ سبب آخر، إما بملاك وجود شرط ضمني ارتكازي بحقّ الفسخ في مثل هذه الحالات الاستثنائية، فيكون كالشروط الارتكازية الأخرى، كعدم الغبن و العيب، فيرجع إلى خيار الشرط، أو بقاعدة لا ضرر، بناء على إمكان نفي اللزوم الضرري الحاصل من العقد عن الطرف المتضرر بنكتة غير راجعة إلى تقصيره، و منه المقام فإنّ الضرر المذكور ليس راجعاً إليه، و لو كان يعلم به لما كان يقدم على البيع مؤجّلاً بذلك المقدار من النقد جزماً، و انما كان ذلك نتيجة عدم علمه بما سيؤول إليه النقد، فهو إنّما أقدم بانياً على بقاء المالية لذلك النقد، و عدم انخفاضها الفاحش، و هذا ليس بأقلّ من الغبن الذي أثبتوا فيه الخيار بقاعدة لا ضرر. و هذه المحاولة لو تمّت صغراها فهي تجدي في موارد العقود و الالتزامات لا الديون و الضمانات، كما هو واضح» همان.